

از آقای شاکی  
نویسنده؟

روزنه: خواندن این مقاله ممکنست شما را بجهت گهگاه استفاده کردن نویسنده از کلمات ناهنجاربخشم بیاورد ولی حقایق بسیار مهمی را نیز مطرح میکند که بیادآوری آن بخود شناسی مان به عنوان یک ملت، قاعدا بایستی کمک کند. در جواب نویسنده فقط بایستی بگویم که ما در تاریخ طویلیمان و همین امروز مبارزان از جاگذشته بسیار داشته ایم و داریم، اشکال در عدم اتحاد ماست. در مقابل چنان و چنین ظلمهای تاریخی، یکدست هیچوقت صدا نداشته است و ندارد فقط جانی فدا شده است و دیگر هیچ. یک ملت زنده از کمترین ظلمی در نمیگذرد و محال است دست بدست دشمن بدهد. متاسفانه حقیقت تلخ است و لی دانستن آن برای مادر این برهه از زمان لازم و ضروری است.

xxxx

خیلی دلم میخواست چند جمله ای در جهت تمجید از ایران و ایرانی بنویسم.  
ولی دروغ چرا؟

کجای این ملت - کجای ایرانی بودن افتخار دارد؟

یک مشت دزد - کلاش - خائن - فرصت طلب - تنبل - حق ناشناس - خ ..... مال و پشت  
هم انداز در یک منطقه از این دنیا بنام ایران جمع شده اند و دلشان خوش است که زمانی  
آدم بوده اند. قدرتی خدا - این سرزمین هیچوقت از موجوداتی با صفات بالا کم نداشته است.

امتی ( امت یعنی گله شتر ) که آریو برزن اش را یک ایرانی خائن لو میدهد.

امتی که بابک اش را افشین که او هم یک ایرانی است تحویل خلیفه اش میدهد.

امتی که دین مترقی زردشت را میدهد و اسلام واپس گرا را می پذیرد.

امتی که کریم خان زندش چند سالی بیشتر دوام نمی آورد و لی قاجاریه اش تمام ناشدنی  
است.

امتی که امیرکبیرش را میکشند و جایش یک دلچک میگذارند و آب از آب تکان نمی خورد.

امتی که یک کشور خارجی رضاشاه اش را تبعید میکند و همه جشن میگیرند.

امتی که محمد رضاشاه را میدهد و خمینی را میگیرد.

امتی که ۹۹ درصدش به جمهوری اسلامی رای میدهد بدون اینکه بداند چه معجونی است.

امتی که بیست و چهار سال مثل سگ توی سرش میزنند و صدایش در نمی آید. و بالاتر از همه، امتی که در سال ۵۷ با جمعیت پنج ملیونی به استقبال امامش میروند، بعد از ده سال که این رهبر ارمغانی جز فشار و گرانی و تورم و جنگ و نکبت و مرگ برای ایشان نمی آورد، این بار با جمعیت ده ملیونی به تشیع جنازه اش میروند! ترا به خدا این حدِ بلاهت نیست؟

این امت - امتی که ادعاییم هنر نزد اوست و بس - سروری تازیان را بدر ازای ۵۰۸ سال تحمل کرد

- در طی این سالها، عرب، اموالش را به غنیمت گرفت، زنان آنان را کنیز و مردان را غلام کرد و آنانرا موالی نامید. با این عنوان، ایرانیان را تحقیر ها کردند، حق داشتن مقامهای کشوری و نظامی را از او گرفتند. عربها با موالی راه نمی رفتند و به آنان اجازه نمی دادند که بر جنازه عرب نماز بگزارد. موالی حق ازدواج با عرب را نداشت، موالی میبایست پیاده به جنگ برود و از غنائم هم سهمی به او داده نمیشد. موالی به نام پیشین خود خوانده نمیشد. او میبایست به نام کسی که او را اسیر کرده بود و یا در بازار برده فروشان خریده بود، یا به نام یک عرب خوانده میشد. ایرانیان خوش غیرت ۵۰۸ سال این حقارت را به جان خریدند و غیر از حدود ده مورد جدی، مقاومتی دیده نشد. این به حساب من میشود یک مقاومت در هر ۵۰ سال!!!

فکر نکنید که بعد از ۵۰۸ سال ایرانیان بیدار شدند و قیام کردند و حکومت خلیفه را بر انداختند - نه خیر. باید یک مغول بنام هلاکو می آمد و به حکومت عباسیان پایان میداد. این ملت بی غیرت هیچوقت نتوانسته است کار مثبتی برای مملکتش انجام بدهد. بیخودی هم پز تاریخ پر فتوح دوهزار و پانصد ساله و هفت هزارساله را هم به رخ من نکشید.

جوابتان در کتاب "سازگاری ایرانی" به قلم مهندس مهدی بازرگان است. حتی آن احمق آفتابه به دست هم واقعیت را فهمیده بود. وقتی بنا باشد ملتی به طور جدی با دشمن روبرو نشود، تا آخرین لحظه نجنجد و بعد از مغلوب شدن سر سختی و مقاومت نکند، بلکه تسلیم اسکندر شود و آداب یونانی را بپذیرد، اعراب که می آیند در زبان عربی کاسه گرمتر از آتش شده صرف و نحو بنویسد یا کمر خدمت برای خلفای عباسی بسته دستگاهشان را به جلال و جبروت ساسانی برساند، در مدح سلاطین ترک چون سلطان محمود غزنوی آبدارترین قصاید را

بگوید، غلام حلقه بگوش چنگیز و تیمور و خدمتگزار و وزیر فرزنداناش گردد، یعنی هر زمان به رنگ تازه وارد در آمده به هر کس و ناکس تعظیم و خدمت کند، دلیل ندارد که نقش و نام چنین مردم از صفحه روزگار برداشته شود. سر سخت های یک دنده و اصولی ها هستند که در برابر مخالف و متجاوز می ایستند و به جنگش میروند - یا پیروز میشوند و یا احیانا شکست میخورند و وقتی شکست خوردند حریف چون زمینه سازگاری نمی بیند و با مزاحمت و عدم اطاعت روبرو میشود از پادشاهان می آورد و نابودشان میکند.

علاوه بر این - ایرانی که امروز می بینید وجودش را امدیون بلشویک هاست. در سال ۱۹۰۷ انگلیس ها و روسیه تزاری با هم توافقشان را کرده بودند که ایران را بین خود تقسیم کنند و حتی انگلیس ها از جنوب وارد شده بودند - ایران شانس آورد در آن موقع انقلاب ۱۹۱۷ پیش آمد و برنامه اشغال ایران معوق ماند.

حسن نراقی در کتاب بسیار روشنگر " چرا در مانده ایم - جامعه شناسی خودمانی " میگوید: " اگر به سراسر این تاریخ نگاه کنید، با اغماضهای جزئی، سراسر آن یک طیف یکنواخت و تکراری و سینوسی است. قبیله ای دچار ظلم و ستم، رکود و پس از آن رخوت، بی تفاوتی و نومیدی میشود. یک قوم سر کرده، یک جریان، یک همسایه فرصت را غنیمت می‌شمارد در دستش شمشیر و در کامش زبان چرب و وعده های فریبنده ولی در کله اش جزبه غارت و تاراج، هیچ چیز نمی اندیشد. یعنی برای فتح فقط زور بازو نیاز است و ویرانی و آتش زدن، چه در این مرحله استطاعت اندیشیدن نه تنها عامل موثری نیست بلکه تا حدودی بازدارنده نیز هست. فاتح میشود، قبلی را یا میکشد یا فراری میدهد، جایش می نشیند تا از درون قبیله یک عده که نه شهامت کشته شدن را داشتند و نه قدرت و یا شانس فرار، به سرعت تغییر شکل میدهند، با فاتح به صورت کاسه داغ تر از آتش، همداستانی میکنند، میشوند دست راستش!

یحی برمکی در خدمت هارون قرار میگیرد، خواجه نظام الملک میشود همه کاره ملکشاه سلجوقی، خواجه نصیرالدین طوسی میشود دست راست خان مغول، میرزا ابراهیم کلانتر با هزار دوزو کلک حکومت را از زندیه میگیرد و میدهد به دست قاجاریه... اما چون تدبیر نیست (و اگر هست اختصاصا در جهت منافع شخصی به کار میرود) برنامه ریزی نیست، مدیریت پایدار

نیست، درایت نیست، خیلی زود شمارش معکوس شروع میشود. سراسرتاریخ گذشته مان را نگاه کنید گرفتن به همت یک مرد نظامی انجام میشود چون برای گرفتن فقط زور لازم است و آتش زدن و زبان در آوردن، اما وقتی اوضاع آرام شد می بینید که دیگر حتی نادرشاهی که برای ایرانی سرافکنده بعد از صفویه این چنین اعتباری را فراهم آورده، قادر به ادامه کار نیست چون تمرین سازندگی نکرده، آمادگی و سواد لازم ندارد. بنابراین همان رویه نظامی را آنقدر ادامه میدهد که مردم برای تامین مالیات مجبور میشوند دخترانشان را به ترکمن ها بفروشند و وقتی دیگر به جان آمدند باز شروع میشود، روز از نو و روزی از نو..... می بینید که افتخارصادرات ناموس به دویی و پاکستان چیز تازه ای نیست و قبلا هم مفتخر بوده ایم."

این از قدیمتان - در تاریخ اخیرتان چه دارید؟ انقلاب مشروطیت؟  
اگر فکر میکنید انقلاب مشروطیت کار این خوش غیرتان بوده است، اشتباه میکنید. اگر سفارت انگلیس نبود و مشروطیت به نفعش نبود، انقلاب مشروطیت هم اتفاق نمی افتاد. رجوع کنید به دیگر های پلو و خورش در باغ سفارت انگلیس توسط مشروطه طلبان.

لطفا در ارائه افتخارات اخیرتان زیاد جلو نیائید که بوی گندش خفه امان میکند.  
امتی که هر بار پهلونی زائید در برابرش صدها خائن پس انداخت که آن پهلوان را بکشند، حتی لیاقت همان چیزی را که امروز دارد، ندارد:

زایران و از ترک و از تازیان  
نژادی پدید آید اندر میان  
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود  
سخن ها به کردار بازی بود  
همه گنج ها زیر دامان نهند  
بکوشند و کوشش به دشمن دهند  
به گیتی کسی را نماند وفا  
روان و زبان ها شود پر جفا  
زپیمان بگردند و زراستی

گرامی شود کژی و کاستی  
بریزند خون از پی خواسته  
شود روزگار بد آراسته  
زیان کسان از پی سود خویش  
بجویند و دین اندر آرند پیش  
شود بنده بی هنر شهریار  
نژاد و بزرگی نیاند بکار

اما من کیستم و اسمم چیست؟

من هم یک گ...ی هستم مثل تو - باتمام صفاتِ بالا - فقط منصف تر و راستگوتر.  
یک ایرانی بزرگ شده تهران - سی و چند سالم بود که عکس آقای خمینی را در ماه و پشمش را  
لای قرآن دیدم - گفتم یا مرگ یا خمینی و شاه را بیرون کردم و امام را به جایش گذاشتم -  
روزی که روزنامه های تهران بزرگ نوشتند "شاه رفت" من در خیابان پهلوی سه را یوسف  
آباد بودم و چه جشنی بود و شیرینی پخش میکردند

- من و امثال من ایران را به اندازه کافی آباد کرده بودیم و حالا نوبت آباد کردن آمریکا است .

آن رضاشاه دوم هم اگر عقلی توی سرش باشد، خودش را برای این امت بی لیاقت ناسپاس، سپر  
نمیکند. مگر کوراست و نمی بیند که همین مردم با پدرش و با پدر بزرگش چه کردند؟ ای  
جوان که خون آن بزرگمرد در رگهایت جاری است خودت را فدای این کوفه ای ها نکن. - مردی  
مانند رضا شاه کبیر به مملکت ما نه آمده است و نه خواهد آمد - و سپاس این ناسپاسان را ببین  
که آن مرد بزرگ حتی یک آرامگاه هم ندارد - ای خاک بر سر من و شما نامردمان.  
حالا دیدی چرا افتخار نمیکنم که ایرانی هستم؟

این دودِ سیه فام که از بام وطن خاست

از ماست که بر ماست  
وین شعله سوزان که بر آمد ز چپ و راست  
از ماست که بر ماست  
جان گر به لبِ مارسد از غیر، ننالیم  
باکس نسگالیم  
از خویش بنالیم که جان سخن اینجاست  
از ماست که بر ماست  
ما کهنه چناریم که از باد ننالیم  
بر خاک ببالیم  
لیکن چه کنم، آتش مادر شکم ماست  
از ماست که بر ماست  
اسلام گر امروز چنین زار و ضعیف است  
زین قوم شریف است  
نه جرم زعیسی، نه تعدی ز کلیساست  
از ماست که بر ماست  
گوئیم که بیدار شدیم، این چه خیالیست؟  
بیداری ما چیست؟  
بیداری طفلی است که محتاج به لالاست  
از ماست که بر ماست

